آفرین ادیب

جشن‌نامه استاد ادیب برومند

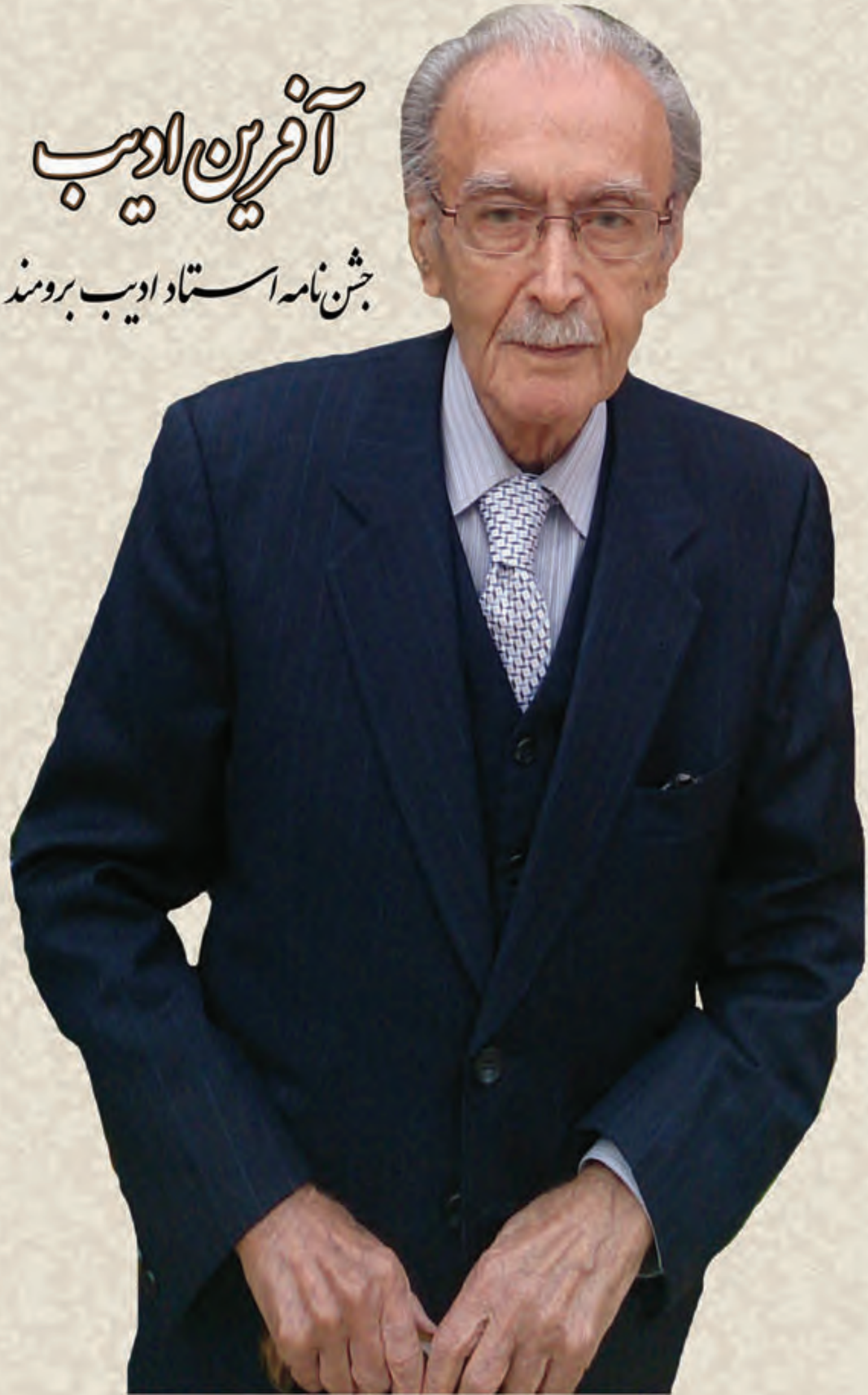

آفرین ادیب

جشن‌نامه استاد ادیب برومند

به کوشش

شاهین آریامنش

سرشناسه: آریامنش، شاهین، ۱۳۶۳
عنوان و نام پدیدآور: آفرین ادیب (جشن‌نامه استاد ادیب برومند) / شاهین آریامنش، صاحب جشن: عبدالعلی ادیب برومند
مشخصات نشر: تهران: شرکت سهامی انتشار: ۱۳۹۳.
چاپ اول: ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری: ۸۲۴ ص.
شابک: ISBN 978-964-325-365-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: جشن‌نامه استاد ادیب برومند.
موضوع: ادیب برومند، عبدالعلی، ۱۳۰۰- یادنامه
موضوع: مقاله‌های فارسی- قرن ۱۴- مجموعه‌ها
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۸۳ی۳د/PIR۷۹۵۳
رده‌بندی دیویی: ۸فا۳/۶۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۷۸۸۹۸

آفرین ادیب

جشن‌نامه استاد ادیب برومند

به کوشش شاهین آریامنش

چاپ اول: ۱۳۹۳

چاپخانه حیدری: ۱۱۰۰ نسخه

۵۵۰۰۰ تومان

شرکت سهامی انتشار

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان بهارستان،جنب خیابان ملت، شماره ۹۲
کدپستی: ۱۱۴۳۹۶۵۱۱۸ تلفن: ۳۳۹۰۴۵۹۲ دورنگار: ۳۳۹۷۸۸۶۸
Email: info@entesharco.com WWW.ENTESHARCO.COM
فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، نبش خیابان ملت، شماره ۹۲، تلفن: ۳۳۱۱۴۰۴۴
فروشگاه شماره ۲: تهران، میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۶۴۱۳۶۸۴ دورنگار: ۶۶۹۶۷۱۰۴

استاد ادیب برومند (عکس: پیام ابراهیمی)

سیاههٔ مطالب

خوش‌نوا بلبل غزل‌خوان میهن / شاهین آریامنش ۹
زندگی‌نامه و آثار استاد ادیب برومند ۱۵

بخش نخست (مقاله‌ها)

وصف اصفهان، منظومه‌ای ناشناخته از عبرت نایینی / سید علی آل‌داوود ۲۳
شگفتی‌آفرینی‌ها در زندگی اساطیری زردشت / ژاله آموزگار ۲۹
بهار بی‌خزان و شعر جاویدان / حسن احمدی گیوی ۳۷
دربارهٔ السواد الاعظمِ حکیم ابوالقاسم اسحاق بن محمد سمرقندی / محمود امیدسالار ۴۷
کوه‌ها باهم‌اند و تنهایند / محمدابراهیم باستانی پاریزی ۵۵
بهرام، دلاوری نیک‌اندیش، نامجویی آرمان‌خواه / پوران‌دخت برومند ۹۹
فرهنگستان اول / کاوه بیات ۱۱۷
بررسی جمهوری‌خواهی در ایران از ابتدا تا پایان حرکت جمهوری‌خواهی سردار سپه (رضاشاه) / شاهین پهنادایان ۱۲۵
ردپای اسطوره در مهرازی ایران / پروین پورمجیدیان ۱۴۷
سرود آزادی / محمدرضا تبریزی ۱۵۳
هویت ملی ایرانیان در اعصار اسلامی / ناصر تکمیل‌همایون ۱۵۹
سخنی دربارهٔ نهج‌البلاغه‌ای که هرگز خوب شناخته نشد / عزیزالله جوینی ۱۷۵
جلوه‌هایی از فرهنگ ملّی در «پژواک ادب» / محمدرضا راشدمحصل ۱۸۱
یادی از ملک‌الشعرای بهار / فضل‌الله رضا ۱۹۱

سلطان ولد و جایگاه او در طریقت مولویّه / توفیق هـ سبحانی ۲۰۳
بر ساحل مستی از حاصل هستی / علی‌محمد سجادی ۲۱۳
سلام بر کتاب پیام آزادی / حسین شهسوارانی ۲۲۵
نگاهی به شعر و اندیشه استاد ادیب برومند / محمد صادقی ۲۳۱
بررسی ایزدان در شاهنامه فردوسی / محمدتقی فاضلی، صدیقه شاهمرادی و شاهین آریامنش ۲۵۹
حرکت جوهری در دستگاه فلسفی ملاصدرا / محسن فرشاد ۲۸۱
مضامین در جاذبهٔ آهنگ و موسیقی حاصل هستی / عباس کی‌منش ۲۸۹
پژواک ادب / محمد گازرانی ۳۰۵
سخنی دربارهٔ استاد ادیب برومند / کامیار عابدی ۳۱۷
آشنایی‌زدایی موسیقایی در مجموعه ادیب برومند / تیمور مالمیر و محمد فاروق صوفی ۳۳۱
حاتمیه / به قلم کمال‌الدین حسین کاشفی بیهقی، تصحیح میرهاشم محدث ۳۴۷
مار جیرفت و قصهٔ جمشید / کتایون مزداپور ۳۸۱
دربارهٔ اشعار ادیب برومند / سید ابوطالب مظفری ۴۰۳
مروری بر تاریخ پزشکی و مامایی در ایران از دوران باستان تا عصر حاضر / الهام ملکزاده ۴۲۷
یادی از شاعری دانشمند / احمد مهدوی دامغانی ۴۶۳
نهضت ملی ایران جنبشی برای هدف‌های تحقق‌نیافته انقلاب مشروطه / مهدی مؤیدزاده ۴۷۹
ادیب برومند، شاعر ماندگار و چهره فراموش ناشدنی جبههٔ ملی ایران / حسین موسویان ۴۹۳
سیمای فرهنگ عامه در اشعار عمران صلاحی / اعظم نوروزی ۴۹۹
لزوم وزارتخانه برای میراث فرهنگی/ صدر واثقی ۵۱۹
مفهوم آفرینش و قربانی در یک متن جدلی ارمنی/ شروین وکیلی ۵۴۱
نگرشی گذرا بر نقش ادبا و شعرا بر انسجام و استمرار فرهنگ فراگیر مشترک با تأکید بر نقش شاعر ملی ادیب برومند / داوود هرمیداس باوند ۵۶۵
جنگ و صلح از دیدگاه سعدی / حمید یزدان‌پرست ۵۹۳
کاوش در دژ پرتغالی‌ها، قشم / احسان (اسماعیل) یغمایی ۶۲۱
صهبا مدیر سرنوشت / شاهین آریامنش ۶۳۵

بخش دوم (یادداشت‌ها)

بانو فرشید افشار ۶۴۷
احمد اقتداری ۶۵۱
عبدالله انوار ۶۵۵
سیمین بهبهانی ۶۵۷

سیروس پرهام ۶۶۱
فریدون جنیدی ۶۶۳
احمد سمیعی (ا. شنوا) ۶۶۷
کریم فیضی ۶۶۹
حسن قدیانی ۶۷۳
روح‌الله عابدی ۶۷۷
عباس دبستانی (گلبانگ کرمانی) ۶۸۱
مظاهر مصفا ۶۸۵
مهدی ماحوزی ۶۸۷

بخش سوم (شعرها)

خسرو احتشامی ۶۹۳
هما ارژنگی ۶۹۵
هوشنگ ترابی شهراز ۶۹۷
عبدالله دُروَش ۶۹۹
عباس درویشی ۷۰۱
توران شهریاری ۷۰۳
مرتضی کامرانی (سهیل) ۷۰۵
میر جلال‌الدین کزازی ۷۰۷
عباس کی‌منش ۷۰۹
محمد گازرانی ۷۱۱
ناصر گلستان‌فر ۷۱۳
اسفندیار مشرف ۷۱۵
مظاهر مصفا ۷۱۷

بخش چهارم (تصاویر)

گزیده‌ای از تصاویر استاد ادیب برومند در درازنای زندگی ۷۱۹

بخش پنجم (انگلیسی)

Description of arms and armor in Persian manuscripts: A comparative study \ Manouchehr Moshtagh Khorasani 15

نگاهی به شعر و اندیشهٔ استاد ادیب برومند
بخش نخست: تاریخِ منظوم و آرزوهای یک ملت

محمد صادقی
نویسنده و پژوهشگر

از مشروطه به این سو و از زمانی که ایرانیان (به ویژه روشنفکران) به فاصلهٔ خود از کاروان فرهنگ و تمدن نوین جهانی پی بردند برای پیوستن به دنیای جدید کوشش‌هایی از خود نشان دادند و گام‌هایی برداشتند و با فهم دگرگونی‌های برآمده از نوگرایی و نوسازی در غرب، چنانچه ملک‌الشعرای بهار سرود: «یا مرگ یا تجدد و اصلاح/ راهی جز این دو پیش وطن نیست» به جست‌وجوی راهی برای رهایی اندیشیده و با بهره از فرهنگ و دانش جدید به اصلاح وضع ایران پرداخته و برای رفع نقص‌ها و نابسامانی‌ها راهکارهایی را برگزیدند و اقدام‌هایی انجام دادند و بی‌تردید در این مسیر، شاعران و سخنگویان فرهنگ و ادب ایران نقش مهمی بر عهده داشتند زیرا با سروده‌های انتقادی، اعتراض‌آمیز و همه‌فهمِ خویش توانستند به خوبی آنچه در سر داشتند را با مردم در میان بگذارند و شعر ملک‌الشعرای بهار نیز از این رو اهمیت دوچندان می‌یابد. در نظر بهار، تجدد «تازه‌شدن» است و زنده‌ماندن در دنیایی که لحظه به لحظه در حال زایش، حرکت و ترقی است ...

***

به طور معمول بارزترین و عمیق‌ترین مشخصه‌های هویتی یک کشور در فرهنگ آن تجسم می‌یابد. هویت ملی ریشه در اعماق تاریخ و فرهنگ یک ملت دارد و با سرشت تک‌تک افراد یک جامعه درآمیخته است. جلال ستاری می‌نویسد: «مفهوم هویت فرهنگی که هویت ملی را گاه با استناد و رجوع به آن تعریف می‌کنند، واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت و قوم ریشه دوانده و از چنان ثباتی برخوردار است که گویی خلق و خوی مردم یا طبیعت ثانوی شان شده است ... تردیدی نیست که هر قوم و ملتی، صاحب هویت فرهنگی خاص خود است و غنای فرهنگ بشریت از همین پرمایگی و تنوع، فراهم می‌آید. مثلاً بعضی محققان خصیصهٔ فرهنگ یونان باستان را که به اعجاز یونان اصطلاح شده است، خاصه توازن و تعادل دلخواه و مطلوب به ویژه در مقولات فکر و هنر دانسته‌اند و برخی هویت فرهنگی غرب امروز را مرهون اتکا به نفس غرب و خروج غرب از حدود و ثغورش که تعبیر مودبانهٔ تجاوز و استعمارگری است و پاره‌ای نیز در پدیدهٔ فناوری دیده‌اند که با صادر شدن چون کالا به اقطار عالم، فرهنگ غرب را نیز در سراسر گیتی پخش و نشر می‌کند. در نوشته‌های متفکران غربی، این گونه نظریات که گاه به غایت هوشمندانه و ظریف پرداخته شده، بسیار است، و قصد نگارنده ورود در آن مقوله که به ما ربطی ندارد، نیست، بلکه نیت این بنده فقط ذکر مثال‌هایی چند برای توضیح مطلب بوده است. اما در مورد فرهنگ ایرانی، به گمانم می‌توان گفت خصیصهٔ اصلی هویت‌اش، که در طول هزاره‌ها ثابت مانده، حفظ و صیانت جوهرش و به تحلیل بردن عنصر بیگانه بوده است. به بیانی دیگر ذات فرهنگ ایرانی، به خواری و زبونی تن در نداده است، یا سیطرهٔ بیگانه (عرب و ترکان سلجوقی و مغول) را به ظاهر پذیرفته است و سپس اندک اندک آن را از درون خورده و تراشیده است ...» برای فهم تحولات سیاسی، فرهنگی، ادبی و ... در دورهٔ جدید بهتر است به اندیشه‌ها و آرای دیگر در این زمینه هم پرداخته شود که در این مجال چندان ممکن نیست. برای نمونه جمشید بهنام در کتاب «ایرانیان و اندیشهٔ تجدد» که به بررسی موضوع تجدد در ایران (و اینکه اندیشهٔ تجدد از کجا و چه زمانی به ایران وارد شد) پرداخته و به تبیین و نقد روند نوسازی در ایران نظر دارد، در بخشی از کتابش که به بررسی ویژگی‌های فرآیند نوسازی در ایران در دوران صد و پنجاه سال گذشته اختصاص‌یافته، ابراز می‌دارد: «در طول صد و پنجاه سال رفته رفته به غرب روی کردیم و از هند و ترکیه کشورهای خاورمیانه بی‌خبر ماندیم. اما فرهنگ غرب نتوانست به سرعت جای فرهنگ‌هایی را بگیرد که با ما در یک حوزه تفکر بودند و چون به فرهنگ‌های دیگر نیز بی‌اعتنا شده بودیم، پویایی تفکر را از دست دادیم. در آغاز کار،

فرهنگ غربی به صورت دست دوم به ما رسید و تا به امروز هنوز با بنیادهای اندیشهٔ غربی بیگانه‌ایم یا تصوری نادرست از آن داریم ... در همین دوران به بزرگداشت گذشته‌های پرافتخار خویش سخت دل بستیم. ناسیونالیسم ایرانی که از پایان قرن نوزدهم به صورت تازه بروز کرده بود، با کمک سیاست دولت در قرن بیستم جایی تازه یافت و گاهی به صورت افسانه‌ای کردن گذشته‌ها و گاه به صورت کوشش در اثبات هم‌طرازی با غرب و سرانجام یک بار هم به صورت ناسیونالیسم مبارزه با امپریالیسم در دوران ملی کردن نفت درآمد ... موضع دیگری که در فرآیند تجدد در ایران به چشم می‌خورد پای‌بندی ایرانی‌هاست به فرهنگ خود ... نظر گروه‌های مختلف اجتماعی دربارهٔ غرب در یک زمان نبود و همچنین نظر روشنفکران در طول زمان یکسان نمی‌ماند و از وسوسه و شیفتگی و قبول مطلق تا قبول مشروط، انتقاد، و نفی نوسان داشت ...» اکنون، اگر بخواهیم شعر ادیب برومند و هر شعری که نظر به مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران در این دوره جدید دارد را بهتر فهم کرده و بشناسیم، نمی‌توانیم از سیر و وضعیت رخدادهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در ایران چشم بپوشیم.

شعر سیاسی و اجتماعی در دوره مشروطه

جنبش مشروطهٔ ایران، همچون نسیمی بهاری، اثری قوی در ژرف‌ساخت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور ما داشت. چنانچه بعد از گذشت صد سال از آن رخداد، هنوز محل بحث، فحص و چالش‌های فراوانی است. این حادثهٔ مهم آغاز یک روند پرتلاطم اجتماعی و سیاسی ساختارشکنانه در جامعهٔ ایران بود و بستر لازم را برای پیدایی مؤلفه‌های سیاسی و گفتمان‌های نو و بنیادینی فراهم آورد. تعیین و تغییر جایگاه و منزلت جدید انسان، خودمختاری و آزادی و رابطهٔ قانونمند شدهٔ او با نهادهای رسمی و جامعه مدنی و طرح پارادایم هویتی نوینی که با انسان سنتی و جایگاه او در جامعه و رابطه او با خود و با جهان پیرامون دارای تفاوت‌های اساسی بود. در این سرفصل تازه، رعیت بی‌حق و منزلت قرون‌وسطایی جای خود را به فرد نوین «خودمختار» کنشگر و واجد ابعاد هویتی پیچیده‌تری داد. مشروطیت به عنوان جنبشی مدرن، نهادهای پرقدرت سنتی و ریشه‌دار جامعهٔ ایران را به چالش کشید. دگرگون کردن نهادهای قدرت و رابطهٔ آنها با جامعه مدنی از دیگر برگ و بارهای آن بود. نهاد سلطنت و کارکرد سنتی آن می‌بایست جای خود را به اشکال نوین و دموکراتیزه شدهٔ روابط قدرت می‌داد. مفاهیمی از قبیل قانون‌گرایی، گردش دموکراتیک قدرت از طریق انتخابات آزاد، استقلال قوا، نظارت مدنی

و قانونی بر نهادهای قدرت، آزادی بیان و کثرت‌گرایی در سال‌های آغازین جنبش مشروطیت برای نخستین بار در فرهنگ سیاسی ایران وارد شد و قانون اساسی مشروطیت ـ هر چند به طور ناقص ـ شماری از آنها را اعتبار رسمی بخشید.

جامعهٔ ایران برخاسته از خواب طولانی قرون‌وسطایی سراسیمه در جست‌وجوی راه‌هایی برای کم‌کردن فاصلهٔ خود با کشورهای صنعتی بود. ایران با وجود برخورداری از پیشینهٔ تمدنی درخشان، سه قرن دشوار و پر از سرخوردگی، ناکامی و شکست را پشت سر گذاشته بود. ایران دوران مشروطیت در مرکز رقابت انگلیس، روسیه و فرانسه قرار داشت و استقلال سیاسی به تعبیری به آرزوی ملی تبدیل شده بود. در حوزهٔ ادبیات نیز، مشروطیت به ایجاد دگرگونی‌های جدی و اساسی منجر شد. رکود و انحطاط ادبیات دورهٔ بازگشت به شکل‌گیری ادبیات مشروطه انجامید. در یک نگاه به درون‌مایهٔ شعر و ادبیات دوره مشروطه می‌توان دریافت که نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی جامعهٔ آن روز حساسیت فراوانی از سوی اهل ادب و هنر نشان داده می‌شده است. ضعف شعر مشروطه را می‌توان مقطعی بودن آن به شمار آورد. شعر مشروطه به لحاظ محتوا، شعری کم‌عمق، اما پرمخاطب است و سطح وسیعی از خواسته‌های مردمی را دربر می‌گیرد. سرزندگی شعر مشروطه حاصل همگونی آن با شرایط جامعه است. در شعر مشروطه به مسائل مختلف جامعه که مردم به آنها نیاز آنی و جدی داشتند، پرداخته شده است. شعر مشروطه تا حدودی زبان حال مردم ستم‌دیده است. در بین شاعران مشروطه شعرهای فرخی یزدی، ملک‌الشعرای بهار و نسیم شمال (سید اشرف‌الدین گیلانی) تا حدودی زبان حال مردم رنج‌کشیده و بیان‌گر خواسته‌های واقعی مردم است. در میان شاعران مشروطه، آن دسته که اعتدال‌گرا بودند، شعرشان نیز متناسب با مسائل روز، پایدار و ماندگار بود؛ همچون اشعار پروین اعتصامی و ملک‌الشعرای بهار؛ اما آن دسته از شاعرانی که به طور سنتی شعر می‌سرودند، شعرشان به اصطلاح خاموش شد. نگاهی به عرصهٔ داستان‌نویسی هم در فهم و بررسی ادبیات جدید ایران سودمند است. نخستین داستان ایرانی از یک نویسنده ایرانی با نام «ستارگان فریب خورده» در سال ۱۲۳۶ هجری شمسی منتشر شد. فتحعلی آخوندزاده در این داستان به رذالت حاکمان ایرانی و بی‌فرهنگی آنان می‌پردازد. داستان به این شکل است که در زمان پادشاهی شاه‌عباس ستارهٔ دنباله‌داری در آسمان پیدا می‌شود. ستاره‌شناسان (منجمان) این رویداد را نشانهٔ مرگ پادشاهی از پادشاهان تعبیر می‌کنند و به شاه‌عباس پیشنهاد می‌دهند در این چند روز شخصی دیگر بر تخت شاه بنشیند تا اگر هم اتفاقی افتاد برای او بیفتد و گزندی به جان شاه

نرسد. قرعه به نام شخصی می‌افتد که به خاطر پیروی از فرقه‌ای گمراه منتظر حکم اعدام است، لباس شاهی را بر تنش می‌کنند، تاج بر سرش می‌گذارند و همگان به خدمت او درمی‌آیند، چند روز می‌گذرد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد و سرانجام وی را اعدام می‌کنند.

نکتهٔ ظریفی که در این داستان دیده می‌شود این است که آن شخص در همان چند روز حکومتش به جای عیاشی و خوش‌گذرانی اقدام به کارهای اصلاحی می‌کند، همچون اینکه کسی نباید بدون محاکمه کشته شود، مالیات‌های اجباری نباید به مردم تحمیل شود و ... یعنی همان اصلاحاتی که مردم در جریان نهضت مشروطیت خواستار آن بودند.

در دوران قاجار، پدیده‌های مدرن مانند صنعت چاپ، روزنامه، تلگراف، مدرسه، راه‌آهن و ... وارد ایران شده بود و مقاومتی در برابر آن صورت نگرفته بود. از سویی آشنایی با غرب و دنیای پیشرفته گسترش می‌یافت و مطالعه و ترجمهٔ آثار خارجی (رمان، نمایشنامه، شعر و ...) در ذهن مردم و به ویژه نواندیشان و تجددخواهان ایرانی تأثیر می‌گذاشت.

رمان و نمایشنامه‌نویسی در ایران سابقه‌ای نداشت و به این خاطر مقاومتی نشان داده نشد اما در رابطه با شعر این‌گونه نبود، شاید نیازی به یادآوری نباشد که شعر یگانه هنر این سرزمین در طول قرن‌هاست که از سابقه‌ای طولانی برخوردار بوده و مردم ایران با شعر ریشه‌دار و کهن سرزمینشان خو گرفته و در ذهنشان برای آن تقدس ویژه‌ای قائل بودند. از سویی نیز تغییرات و تحولات اجتماعی شتاب گرفته و در نظر برخی شعر سنتی پاسخگوی نیازهای تازهٔ جامعه ایران و دگرگونی‌های آن دوران نبود پس ضرورت یک بازنگری و بازاندیشی در شعر فارسی در اذهان شاعران و نوگرایان شکل گرفت. شاید به نظر برسد که قبل از مشروطه بیشتر شاعران جدا از مردم بودند و در کنار حاکمان و پادشاهان از الطاف معنوی و مادی بهره‌مند می‌شدند، در رفاه می‌زیستند و از درد و رنج مردم غافل بودند ... توصیف پیچ‌وخم گیسوی یار، قد سرو، غم هجران، بی‌وفایی معشوق، شراب و شکار و فتح و مدح شاه موضوع شعرشان بود و گاه در ستایش حاکمان با یکدیگر در رقابت بودند. از این رو تجدیدنظر در قالب و درون‌مایهٔ شعر سنتی و تلاش برای یافتن زبانی نو به وسیله شاعران نوپرداز پیگیری شد و این اقدام بسیار مناقشه‌برانگیز ظاهر شد تا آنجا که به رویارویی شاعران با یکدیگر انجامید. عده‌ای این نوآوری را برنمی‌تابیدند و مقاومت نشان می‌دادند و شاید اگر این نوپردازی‌های ادبی دقیق‌تر بررسی شود نسبت آن با هنر و ظرافت‌های هنری جای پرسش داشته باشد و به همین دلیل بود که ملک‌الشعرای بهار در یکی از سروده‌هایش عبارت «عارف و عشقی عوام» را به کار می‌برد یا

ایرج میرزا چنین می‌سرود:

در تجدید و تجدد وا شد ادبیات شلم شوربا شد
این جوانان که تجدد طلبند راستی دشمن علم و ادبند

اما بهتر است دقت داشته باشیم که شعر مشروطه جنبهٔ ابزاری دارد. شعری است در خدمت مردم و جامعه با درون‌مایه‌ای سیاسی و اجتماعی و موضوع آن ترویج اندیشهٔ آزادیخواهی، تجددخواهی، وطن‌دوستی، میل به توسعه و ... است. شاعر در این دوره برای انتقال این مفاهیم از تعابیر قابل‌فهم و کلام عامیانه استفاده می‌کند زیرا تلاش اصلی او نزدیک شدن به مردم و توده‌هاست و بر خلاف شاعران قدیم در میان مردم زندگی می‌کند و شاید به این خاطر است که شعرش گاهی از زبان فاخر ادبی و ظرایف هنری فاصله می‌گیرد، چون تلاش او در جهت پیوند خوردن با مردم عادی و کوچه و بازار است و باید در نظر داشت که در این مسیر از موفقیت بالایی هم برخوردار است.

شعر مشروطه ستایشگر آزادی است و واژهٔ آزادی و نیز استبدادستیزی موضوع مهمی در شعر این دوره است. از نمونه‌های درخشان آن می‌توان به شعر بهار اشاره کرد:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز موج‌های جان‌گداز

و این سروده‌ها و گفته‌های آتشین همواره سلب آسایش و آزار سرایندگان را در پی داشت؛ اما عشق و علاقه به آزادی حکایت شورانگیز شاعرانی بود که زیستن با مردم را برگزیده بودند، هم‌چنان‌که فرخی یزدی می‌سرود:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی دست خود ز جان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را می‌دوم به پای سر در قفای آزادی

البته تلاش برای آزادی تنها به موضوع آزادی قلم و آزادی بیان ختم نمی‌شود و موضوع آزادی زنان از مسائل مهمی است که بدان توجه می‌شود. شاعران تجددطلب، زنان را به حضور در اجتماع تشویق می‌کنند و دربارهٔ حق برخورداری از امکان تحصیل و آموزش برای زنان مانند مردان سخن می‌گویند و به موانع حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی اشاره می‌کنند.

از دیگر موضوعات مهم و برجسته در شعر دورهٔ مشروطه، ملی‌گرایی و وطن‌دوستی است. وطن‌خواهی و افتخار به گذشتهٔ تاریخی و پاسداری و شناساندن میراث گذشتگان در شعر این

دوره درخشش خاصی دارد. همچنین نوعی شیفتگی به ایران باستان نیز ابراز می‌شود و عده‌ای گمشده خود را در روزگاران کهن جست‌وجو می‌کنند.

نکتهٔ دیگر اینکه، در این دوره تصنیف‌های ملی و میهنی رشد بسیار خوبی می‌یابد و چهرهٔ شاخص این جریان نیز عارف قزوینی است. هر چند ایرج میرزا وی را به شاعری قبول نداشت و یک تصنیف‌ساز می‌پنداشت ولی بی‌تردید عارف از خدمت‌گزاران موسیقی و شعر این دیار به شمار می‌رود. در دورهٔ مشروطه شاعران و اندیشمندان نسبت به ترقی و توسعه کشور تاکید و اهتمام فراوان داشتند و از این رو با انتقاد سیاسی و اجتماعی سعی در بهبود وضعیت نابسامان ایران داشتند و گاهی این انتقادها و اعتراض‌ها با زبان طنز ابراز می‌شد.

کوشش‌های روشنگرانهٔ تجددخواهان و آزادیخواهان (و پشتیبانی شاعران آزاده از اندیشه‌های جدید) در جامعه بی‌اثر نبود و نخستین گام‌ها به سوی دنیای نو برداشته شد و تلاش در جهت نوسازی فرهنگی آغاز شد هرچند در دورهٔ رضاشاه و با وجود توسعه و پیشرفت در زمینه‌های مختلف، استبداد به مانند سدی در مقابل آزادی قلم، آزادی بیان، نشریات آزاد و ... ظاهر شد. سرانجام شاعران عصر مشروطه بسیار تلخ است. یکی را لب و دهان دوختند و سپس به دستان پزشک احمدی سپردند، یکی را در اتاقش به قتل رساندند، یکی از بس آزار دید راهی کوه و دشت شد، یکی در انزوا روزگار گذراند و درگذشت و ...! آنچه امروز به‌جامانده خاطر پرشکوه روشنگری‌ها و فداکاری‌های کسانی است که در آرزوی روزهای شیرین و شاد برای ایران و ایرانی تلخی هر زهری را چشیدند ...

نسیمی دیگر

اگر در مجموعه اشعار استاد عبدالعلی ادیب برومند[1] بیندیشیم، با شاعری مواجه می‌شویم که بنای شعر و اندیشه خود را بر اعتدال نهاده، اعتدالی برآمده از فرهنگ و ادب کهن‌سال ایران. شاعری ملی که همسو با ملک‌الشعرای بهار راه پیموده و اعتدال‌گرایی را راهی مطمئن برای برون‌رفت از مصائب و مشکلات دانسته است و نه تنها در شعر و کلام که در عمل سیاسی– اجتماعی خود نیز همواره گرایش به اعتدال داشته است. ادیب برومند در گفت‌وگویی که با وی داشتم دربارهٔ تشویق‌های بهار چنین می‌گوید: «اشعار من در روزنامه‌های آن دوران مانند روزنامهٔ صدای ایران که مرحوم سرمد آن را مدیریت می‌کرد یا روزنامهٔ نوبهار که مدیریتش

۱. موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۱

بر عهدهٔ مرحوم ملک‌الشعرای بهار بود، منتشر می‌شد. غیر از اشعاری که از من در نوبهار چاپ شد، مقاله‌هایی هم دربارهٔ کار و کوشش اجتماعی برای آن روزنامه نوشتم. مرحوم بهار مشوق من بود. قبلاً و از اصفهان شعرهایم را برای او فرستاده بودم، که نامهٔ بلندی هم در جواب برایم نوشته بود، هرچند منتظر نبودم. وقتی مرحوم بهار در اصفهان و در تبعید به سر می‌برده، اقوام من خیلی به او سر می‌زدند؛ چون احترام زیادی برایش قائل بودند و به همین جهت خاطرهٔ خوشی از قوم و خویش من در ذهن داشت. وقتی من نامه‌ای برایش نوشتم و نمونه آثارم را فرستادم تا از راهنمایی‌های او برخوردار شوم، نامهٔ بلندی برایم نوشت و توصیه‌های مؤثری کرد که فلان کتاب‌ها را بخوان و فلان کتاب‌ها را نخوان. این در حالی بود که من منتظر نبودم این شاعر بزرگ برای یک دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان نامه‌ای بنویسد و او را راهنمایی کند. بعد که او را دیدم و اشعارم را به او دادم، گفت که معلوم است به نسخه‌ای که برای شما پیچیده بودم، عمل کرده‌اید. شعر را گرفت و به یزدان‌بخش قهرمان سپرد تا در روزنامه کار شود.»

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب «نوشته‌های بی‌سرنوشت» به سه ضلع اندیشهٔ بهار یعنی «آزادی»، «مردم» و «ایران» اشاره‌کرده و می‌افزاید: «آنچه بهار را از گویندگان هم‌عصر خود متمایز می‌کرد، نَفَس شاعرانهٔ اوست. به گونه‌ای که آنچه او گفته است، دیگران نتوانسته‌اند بگویند. هنر او در آن بود که به سبک سنتی شعر می‌گفت ولی سخنش تازگی داشت. با آنکه همان شیوهٔ شاعران خراسان گذشته را به کار می‌برد، معلوم بود که در بحبوحهٔ قرن بیستم سروده شده‌اند. از این رو سخن او به آسانی از دیگران بازشناخته می‌شود.» ادیب برومند نیز که همواره کوشیده، در خدمت آزادی و حقیقت باشد و زندگی خود را با «مقاومت در برابر بیداد» معنا بخشد، در دوره‌ای حساس از تاریخ ایران بدون در نظر گرفتن خوشایند این و آن و بر طبق رأی و تشخیص خویش، با تمام توان و از «کوچه‌های درد» به میدان می‌آید، خود دراین‌باره ابراز می‌دارد: «در دوره‌ای که دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیری را بر عهده داشت، شعرهایم را در رادیو می‌خواندم و از زمانی که موضوع ملی کردن نفت مطرح شد، من در این باره شعرهایی سرودم. وقتی جبههٔ ملی تشکیل شد، به صورت فعالانه و تنگاتنگ با آن همکاری داشتم. دکتر محمد مصدق در مبارزه با استعمار و استبداد بسیار فعال بود و برای حفظ ذخایر و منافع ملی ما کوشش بسیاری از خود نشان داد و این نظر مرا جلب کرد؛ زیرا خود نیز در این باره بسیار حساس بودم. برای همین شایسته دیدم که راه و روش او را تقویت کنم. به این جهت وقتی انگلیسی‌ها تهدید خود را آغاز کردند، اشعاری را در دفاع از اقدام‌های مصدق در روزنامه‌ها منتشر

کردم و گاهی نیز آنها را به صورت دستی و در خیابان‌ها میان مردم پخش می‌کردم. پولی به افرادی می‌دادم تا این اوراق را میان مردم توزیع کنند. خودم نیز در رادیو و بعد از اخبار ساعت ۱۲ قصیده‌هایم را می‌خواندم. برای مثال موضوع‌هایی مانند ۳۰ تیر یا رفتن دکتر مصدق به دادگاه لاهه یا قضیه اوراق قرضه ملی و ... را به نظم در می‌آوردم. روزنامه‌ها نیز در آن دوره فعال بودند، مانند شورش، باختر امروز و ... البته شورش سبکسری می‌کرد و با هتاکی و درج مطالب تند منتشر می‌شد، اما باختر امروز بسیار وزین و سنجیده بود و مرحوم فاطمی هم قلم با عفتی داشت. بگذریم از این که وقتی کودتای ۲۵ مرداد اتفاق افتاد، او در سخنرانی‌اش قدری تند رفت. البته علت این بود که به او و همسرش بی‌احترامی کرده بودند. وگرنه قبل از آن را اگر نگاه کنید، روزنامه‌ای بامحتوا و سنگین بود. روزنامه‌های چپ و متعلق به حزب توده هم خیلی فعال بودند و گاهی اغتشاشاتی را ایجاد می‌کردند. درگیری‌هایی که آنها به وجود می‌آوردند، به این خاطر بود تا با ایجاد وحشت، مردم را از دولت مصدق سرخورده سازند؛ اما مردم چنان به مصدق علاقه‌مند بودند که احساس سرخوردگی در آنها دیده نمی‌شد. من این وقایع را خودم دیده‌ام، چیزی نیست که برایم تعریف کرده باشند یا شنیده باشم. خودم در این جریان‌ها ناظر بودم. مصدق کار بزرگی انجام داد، شوخی نبود. انگلستان در آن زمان و در خاورمیانه بسیار قدرتمند بود. مصدق شجاعانه با انگلیسی‌ها وارد مبارزه شد و واقعاً آنها را کوبید ... چندین قصیده دربارهٔ ۲۸ مرداد هم سرودم. چاپ این اشعار در روزنامه‌ها ممکن نبود، اما دست به دست می گشت ...»

شعر ادیب برومند پیوند تنگاتنگی با رخدادهای تاریخی و فراز و نشیب‌های تاریخی دارد، در «سرود رهایی» حساسیت‌های خود را نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی به صراحت بیان می‌کند هرچند به تعبیر وی: «مصائبی که رقم زد به نام ما گردون/ برون ز حد بیان است و خارج از تصویر» اما این موجب نمی‌شود که شاعر منزوی شده و گوشه‌گیری کند بلکه دلاورانه بر جور و ستم زمانه می‌شورد: «نه گاهِ صبر و سکون است و انزوا و سکوت» اشغال ایران و نابسامانی‌های پس از آن قلب شاعر را می‌آزارد و در دههٔ ۲۰ و به ویژه سال‌های نخستین آن که مجالی برای سخن گفتن گشوده شده، در اعتراض به بی‌عدالتی‌ها، ستم‌ها و اوضاع نامطلوب سیاسی و اجتماعی ایران شعرهایی سروده که حکایت از وضع آشفته کشور دارد:

سخت نالیم ز سوز دل و فریاد کنیم　　هر گه از وضع پریشان وطن یاد کنیم

***

در این کشور بگرفته بالا کار بدبختی　　فراوان بینی از هر سو به چشم آثار بدبختی

***

از وضع دلخراش وطن آن چه گفته‌ایم　　سطری ز چند فصل و یکی از هزار نیست

***

آمد انـدر نظرم وضع وطن بـارِ دگر　　دادم از سینه بـرون آه شرربار دگر
گشته تا جغدنشین خانه بی بام و درم　　هم مرا نیست به جز نوحه‌گری کار دگر

***

ای وطن تا به نوای دل خود گوش کنیم　　نتوانیم که مهر تو فـرامـوش کنیم
ما ز کانون دل گرم و شرار افکن خویش　　شعلهٔ عشق محال است که خاموش کنیم

ولی در بزنگاهی دیگر که نهضت ملی شدن صنعت نفت شکل می‌گیرد، فرصت را مغتنم شمرده، به پشتیبانی از دکتر محمد مصدق پرداخته و مردم را نیز برای تقویت نهضت ملی به همراهی و همدلی فرامی‌خواند:

ای ملـــت آزاده، بپاخیـــز بپاخیـــز　　ای خلق ســـتمدیده، ز جـــا خیز ز جا خیز
ای قـــوم فرومانـــده فراخیـــز فراخیز　　زیـــن مهلکه ظلـــم، رها خیـــز رها خیز
این سستی و اهمال، تو را مایه ننگ است　　مردانـــه بپاخیـــز نه هنگام درنگ اســـت

شاعر پس از این فراخوان، لحظه به لحظه به عهدی که با خویش بسته وفادار مانده و هنر خویش را به کار بسته و مسئولیت قلمی که در دست دارد را به خوبی می‌شناسد و به خوبی می‌شناساند.

در واقع بخشی از شعرهای وی، چیزی جز تاریخ منظوم یک ملت نیست. وقتی موضوع‌هایی همچون مذاکرات نمایندگان دولت انگلستان به ریاست استوکس با نمایندگان ایرانی در مسئلهٔ نفت، اعزام هیئت خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، شکایت انگلیس از ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری، رسیدگی به موضوع اختلاف ایران و انگلیس در شورای امنیت، یاری‌طلبی دولت مصدق از ملت و انتشار اوراق قرضه ملی، واقعهٔ ۳۰ تیر، صدور رأی نهایی دادگاه لاهه، مخالفت‌ها و اخلال‌گری حزب توده، تشدید اختلاف در صفوف نهضت ملی، کودتای ۲۸ مرداد و ... را به نظم درمی‌آورد و ثبت می‌کند. همچنین پس از کودتای ۲۸ مرداد هم آرام ننشسته و در نکوهش کودتا و کودتاچیان و افرادی مانند سرلشگر حسین آزموده و سپهبد فضل‌الله زاهدی، محاکمه مصدق در دادگاه نظامی فرمایشی، قتل کریم‌پور شیرازی، تیرباران دکتر حسین فاطمی،

تبعید و آزار ملیون، مردم‌آزاری‌های ساواک و ... می‌سراید و می‌سراید و می‌سراید زیرا قلبش همواره برای آزادی و عدالت می‌تپد.

در دورهٔ رخوت، سکوت، ناامیدی، سخن صریح و نقد خود را متوجه تمامیت‌خواهان و مستبدان می‌سازد و به حق می‌توان گفت که شاعر امید و شاعر زندگی است. هرچند شعرش، تاریخی منظوم به نظر می‌رسد و با اندیشیدن در شعر او می‌توان به عمق آنچه او در دورهٔ معاصر نظاره کرده، پی برد و جابه‌جا، آه‌ها، دریغ‌ها، دلاوری‌ها، سستی‌ها، مقاومت‌ها، شکست‌ها، غم‌ها و شادی‌ها را احساس کرد، اما بیان هنرمندانه و زبان شاعرانهٔ ادیب برومند همواره در اوج قرار دارد و به بهای عهدی که با خود بسته تا در کنار مردم و برای مردم شعر بسراید از هنر ناب نمی‌کاهد. زبان شاعر، به پاکی، اصالت و صلابت کلمات توجه خاصی دارد، کلمات در جای خود می‌نشینند تا جایی که در بسیاری از اشعار او جابه‌جا کردن کلمه‌ای با کلمه دیگر ممکن به نظر نمی‌رسد. در شاعری، سنت‌های گذشته را در نظر دارد و می‌کوشد کلمات از یاد رفته را در شعر خود به کار گرفته و سخنی ساز کند که جان آدمی را طراوت بخشد. به بهانهٔ بیان وضع موجود (اعتراض به وضعیت موجود) از دقت و ظرافت در زبان شعر و اصولی که در کار شاعری باید رعایت شود، نمی‌کاهد و چشم نمی‌پوشد و همچون بهار، زمستان و ذهن‌های زمستانی را با شعر و شعوری ناب و به هم پیوسته درمی‌نوردد ... جایی که انسانی رنج می‌کشد، شاعر نیز آرام و قرار از دست می‌دهد و در ابراز همدردی با دیگران مرزی نمی‌شناسد، چه سیل یا زلزله‌ای آسایش را از هم‌وطنانش گرفته باشد چه گلوله‌ای مرد یا زنی را در گوشه‌ای از جهان از زندگی محروم کرده باشد. شاعر همواره نسبت به مسائل جهانی حساس بوده و نسبت به بمب‌گذاری‌ها، تروریسم و ... واکنش نشان داده و خشونت، بی‌عدالتی، دیگرآزاری، ستمگری و زورگویی را در هر نقطه از گیتی و به پشتوانه هر نام و باوری نفی می‌کند ...

***

در مثنوی اصفهان که به پاس حق‌گزاری از زادگاهش سروده شده، با هنر ناب و ذهن خلاق او بیشتر آشنا می‌شویم. از کنار زاینده‌رود با شاعر هم‌قدم شده و پل‌ها، خیابان‌ها، بازار و بناهای تاریخی شهر را یکی‌یکی نظاره می‌کنیم تا جایی که در پایان، گویی از سفری شیرین بازگشته و سرشار از خاطره‌هایی دلنشین هستیم. مثنوی اصفهان، یکی از نقاط درخشانی است که ادیب برومند توانایی‌های کم‌نظیر خود را در شعر کلاسیک فارسی نشان داده و نشاطی وصف‌ناپذیر در مخاطبان ایجاد می‌کند و این نه فقط به خاطر تسلطی است که بر ادبیات فارسی دارد بلکه به

دلیل فهم عمیق او از هنر و تاریخ ایران (و زادگاهش) است:

یک جهـــان ذوق اســـت در خاکت نهان — ســـر بـــرون آرد چـــو گل‌هـــا ناگهان
عالمـــی را پـــر کنـــد از رنـــگ و بـــوی — رنـــگ و بویـــش بهـــر ایـــران آبروی
داده یزدانـــت هـــر آن نعمت که هســـت — در همـــه روی زمین از هر چه هســـت
گـــر لقـــب نصـــف جهانـــت داده‌انـــد — ایـــن لقـــب راز آگهانـــت داده‌انـــد

بخش دوم: استاد ادیب برومند؛ شاعر آزادی

دکتر محمد مصدق در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ و در دیوان دادگستری بین‌المللی (لاهه) که برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس تشکیل جلسه داده بود، به نقد سیاست‌های استعماری انگلستان و ستمی که از سوی دولت انگلستان بر ملت ایران وارد شده بود پرداخت و در دفاع از حقوق ملت ایران و با بهره‌گیری از تریبونی که توجه بسیاری از مردم جهان را به خود جلب کرده بود، سخنان تاریخی خویش را (به زبان فرانسوی) بیان کرد؛ سخنانی که از نظر سیاسی و تبلیغاتی تأثیر فراوانی در پی داشت: «...اینک که ملت ایران به علت‌العلل بدبختی‌های خود پی برده، مصمم است که مایهٔ فساد را برای همیشه ریشه‌کن کند و با تجربهٔ تلخی که در گذشته از دخالت بیگانگان در امور کشور حاصل کرده، جداً، با هر گونه دخالت غیر، در امور خود مخالف است و به همین جهت در مقابل تهدیدهای دولت انگلیس ایستادگی به خرج خواهد داد و از اقدامات انگلستان که صورت محاصرهٔ اقتصادی و توطئه علیه دولت و تبلیغات سوء به خود گرفته، تردیدی به خود راه نخواهد داد. دولت انگلیس با مراجعه به دیوان دادگستری بین‌المللی خواسته است خود را در اختلاف ایران و شرکت نفت، قربانی شده قلمداد کند. طی مدت ۳۰ سال، بر اثر نفوذی که دولت انگلیس بر دولت‌های وقت ایران داشت، کشور ایران را در حالت فساد و خرابی نگاه داشت، ولی پس از ملی شدن صنعت نفت به تمام این اوضاع خاتمه داده شده است. دولت انگلیس، شرکت نفت را به صورت دولتی در داخل قلمرو و دولت ایران درآورده بود. شرکت نفت نه تنها در داخل حوزه عملیاتش، بلکه در سراسر ایران سرویس جاسوسی ترتیب داده بود. انگلیسی‌ها با بیچاره کردن مردم ایران کوشیده‌اند جیب خود را پر کنند ...»

خبر رأی دیوان بین‌المللی دادگستری، در شامگاه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به تهران رسید. از میان ۱۴ نفر از قضات، ۹ نفر به عدم صلاحیت دیوان رأی دادند که بر این اساس عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به شکایت انگلستان از ایران در موضوع شرکت نفت اعلام شد و پیروزی مردم

ایران در قیام ملی ۳۰ تیر با پیروزی دیگری در عرصه جهانی کامل شد. جالب است که یکی از ۹ رأی به عدم صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری، از سوی قاضی شرافتمند انگلیسی، سر آرنولد مک نیر[1] صادر شد، این اقدام همگان را شگفت‌زده کرد و ستایش بسیاری را برانگیخت.

ادیب برومند این پیروزی را با قصیده‌ای چنین شرح می‌دهد:

خیـــز کـــه دوران بندگـــی به ســـر آمد — شـــاخه آزادگـــی به بـــرگ و بـــر آمد
ســـازِ طرب ســـاز کن که ملـــک کیان را — نوبت شـــور و نشـــاط و زیـــب و فر آمد
صبح ســـعادت چه خوب چهره‌گشـــا شد — چون ســـپسِ شام بدشـــگون، سحر آمد
بـــوم مذلـــت ز بـــام خانـــه فرا خاســـت — مـــرغ همایون گشـــوده بـــال و پر آمد
دوره رجحـــان دشـــمنان ســـپری شـــد — در کـــف مـــا، تیـــغ و نیزه و ســـپر آمد
شـــکر خدا را کـــه بهر کشـــور «حافظ» — «بـــار دگـــر روزگار چون شـــکر آمد»

اما از یک سو شکاف در نهضت ملی (که نتیجهٔ اختلاف میان افراد موثر در نهضت بود) و از سوی دیگر اخلال برخی عناصر داخلی و قدرت‌های خارجی کم‌کم وضعیت را دشوار ساخت. ادیب برومند در خرداد ۱۳۳۲ در اشاره به برخی کج‌رفتاری‌ها چنین می‌سراید:

ای هم‌وطنـــان در چمـــن «نهضت ملی» — افســـوس که روییده بسی هرزه گیا شد
افسوس که یک مشت کلوخ‌افکنِ کم‌سنگ — ســـنگ ره این نهضتِ پرارج و بها شد
یک دسته که با جنبش ملی به عناد است — کارش همه بدگویی و دشنام و هجا شد
یـــک فرقه دگر مغلطـــه کار و غرض آلود — علم و عملش سفسطه و چون و چرا شد

به نظر می‌رسد بررسی، پژوهش و اندیشیدن دربارهٔ فاصله زمانی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آنچه در این دوره گذشت می‌تواند ما را به درکی روشن از شکست نهضت ملی ایران برساند تا در پرتو آن مشخص شود چگونه زمینه دخالت خارجی فراهم شد و در فاصله‌ای اندک روزهای اوج و فرود نهضت ملی رقم خورد! ماجرای نهم اسفند (در ۹ اسفند ۱۳۳۱ توطئه‌ای برای از میان بردن مصدق طراحی شده بود که با هوشیاری وی بی‌اثر ماند) که مصدق در کتاب «خاطرات و تالمات» دربارهٔ آن توضیح داده است زنگ خطری بود که شنیده نشد و این سهل‌انگاری و ساده‌انگاری زمینه‌ساز رخدادهای غم‌انگیز دیگری همچون ربودن و قتل رئیس شهربانی کشور تیمسار افشارطوس شد و زنجیرهٔ این اشتباه‌ها، کارشکنی‌ها و خیانت‌ها سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ضربهٔ بزرگی به استقلال و آزادی در ایران وارد آورد و روزها و آرزوهای

1. Sir Arnold Mc Nair

سپید برای ایران و ایرانیان را درنوردید، رهبر نهضت ملی ایران راهی تبعیدگاه شد و همان‌جا درگذشت و در سوگش نیز به قول دکتر شفیعی کدکنی؛ «ما را حتی امان گریه ندادند ...» و به تعبیر ادیب برومند در ترجیع‌بند رثای مصدق:

«مصـــدق» گرچـــه مـــا دمســـاز دردیم — بـــه ســـوگت همنـــوای آه ســـردیم
ولیکـــن در رکاب نهضـــت تـــو — بـــه چالاکـــی شـــتابان همچـــو گَردیم
بـــدان جانـــب کـــه مـــا راه ره نمـــودی — شـــتابان رهســـپار و رهنوردیـــم
بـــه زور بـــازوی گُردانـــه گُردیـــم — بـــه عـــزم و همـــت مردانـــه مردیـــم
نحیفیـــم ار بـــه صورت همچو شمشـــیر — بـــه معنـــا همچـــو شـــیر انـــدر نبردیم
همـــه بـــا ملـــت ایـــران هـــم آهنـــگ — بـــه تکریـــم تـــو در هـــر ســـالگردیم

کودتای ۲۸ مرداد، ضربه‌ای محکم بر پیکر جامعه‌ای نواخته بود که در آغاز راه بود، راه دشوار استقلال، آزادی و استقرار حاکمیت مردم و در این راه پر پیچ و خم، به روزهای سپید چشم دوخته و دل بسته بود. سیزده ماه پس از قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که دکتر محمد مصدق توانسته بود در جبههٔ داخلی با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های مردم بر ضد قوام‌السلطنه (در برابر استبداد) و با اعلام رأی دیوان دادگستری بین‌المللی مبنی بر عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به شکایت انگلستان در مورد نفت ایران در جبهه جهانی (در برابر استعمار) پیروز شد، چنان تنها ماند و در تنگنا قرار گرفت که پایان‌بندی اندوهگین دورهٔ زمامداری‌اش برای همیشه همچون بغضی در گلوی تاریخ فشرده شد و شوک ناشی از آن، سال‌ها جامعهٔ ایران را در خود فروبرد؛ اما کودتاگران و همراهانشان هیچ‌گاه و به هیچ وسیله‌ای نتوانستند از زیر بار این ننگ رها شوند و در روزهای پایانی حکومت پهلوی، شاه و فرح هنگامی که ایران را ترک می‌کردند، گذرنامهٔ سرتیپ حسین آزموده، دادستان دادگاه نظامی‌ای که رهبر نهضت ملی ایران را محکوم و راهی تبعیدگاه کرده بود را در اختیارش گذاشتند تا بتواند از کشور بگریزد.

فضای سنگین و مه‌آلود اجتماعی و سیاسی ایران را پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاید با اندیشیدن در فضای ادبی آن دوره بهتر بتوان فهم کرد. محمدرضا شفیعی کدکنی در کتابی یکی از درون‌مایه‌های اصلی در شعر آن دوره را، مسئلهٔ ستیز «امید» و «ناامیدی» بیان می‌کند. شعر «زمستان» سرودهٔ مهدی اخوان‌ثالث (۱۳۳۴) به عبارتی نمونه بارز یأس، سرخوردگی و پژمردگی میان مردم و به ویژه روشنفکران جامعه است که ائتلاف سیاه دربار، ارتش و استعمار (دولت‌های انگلیس و آمریکا) در ۲۸ مرداد، آرزوهایشان را برای ایرانی آزاد و آباد درنوردیده بود.

از میان دیگر شعرهای اخوان ثالث در سال‌های پس از کودتا (۱۳۳۵) می‌توان به این سرودهٔ غم‌انگیز اشاره کرد:

دیـــدی دلا، کـه یـــار نـیـــامـد — گـــــرد آمـــد و ســـوار نـیـامـد
بگداخت شـمع و سـوخت سراپـــای — و آن صبـــح زرنـگـــار نـیـامـد
آراسـتـیـــم خـانـــه و خـــوان را — و آن ضـیـــف نـامـــدار نـیـامـــد
دل را و شـــــوق را و تـــــوان را — غم خـورد و غمگسـار نـیـامـــد
آن کاخ‌هـا ز پـایـــه فروریخـت — وان کرده‌هـا بـه ـکـار نـیـامـــد
سوزد دلـــم بـــه رنـــج و شـکـیـبت — ای بـاغـبـــان بـهـــار نـیـامـــد

...

وان رنـــج بی‌حسـاب تـــو، درداک — چـون هـیـــچ در شمـــار نـیـامـد
وز سـفـلـــه یـاوران تـــو در جـنـگ — کـاری بـــه ـجـز فـــرار نـیـامـد
مـــن دانـم و دلت، کـــه غمان چـــند — آمـــد، ور آشـکـــار نـیـامـــد
چندان که غـــم بـــه جان تـــو بـارید — بـــاران بـــه کـوهـــسار نـیـامـد

در برابر شعری که حکایت از سرخوردگی شدید در میان مردم داشت و بازگوکنندهٔ رنج و اندوه آنان بود و می‌توان گفت، زبان حال بیشتر مردم بود، شعری هم بود که تسلیم وضعیت موجود نشده و یأس را برنمی‌تابید. این شعر هرچند صدا و بازتاب بطن جامعه نبود ولی چون لبخندی بر فراز شب‌های تیره، در پی شکستن فضای منجمد (آغشته از آهنگ ناموزون حُزن) و زمستانی جامعه بود.

نیکوتـــر از جهـــان امیـــد، ای دوســـت! — در عالـــم وجـــود، جهانـــی نیســـت
هـــر جـــای را خـــزان و بهاری هســـت، — در کشـــور امیـــد خزانـــی نیســـت!

الف. ط
۱۳۳۳

***

با آن که در میکده را باز ببستند
با آن که سبوی می ما را بشکستند
با آن که گرفتند ز لب توبه و پیمانه ز دستم
با محتسب شهر بگویید که هشدار!

هشدار که من مستِ می هر شبه هستم

سیاووش کسرایی

۱۳۳۴

اما شعر اعتراضی ادیب برومند پس از کودتا صدایی است که بی‌وقفه شنیده می‌شود. صدایی است که آرام و خواب از چشمانِ مستبدان، زورگویان و ستم‌پیشگان می‌رباید. صدایی است که قلب‌های کسانی را که در برابر کودتاگران راه مقاومت برگزیدند قوت می‌بخشد. نمونه‌هایی از شعر ادیب برومند که با زبانی صریح بیان شده را در ادامه می‌خوانیم:

نشـــویم آلت اغـــراض بداندیـــش، دگر — در بر گرگ چو شیریم نه چون میش، دگر
با ســـتمگر نتـــوان کرد مدارا و ســـلوک — نتـــوان بود ســـتمدیده ازیـــن بیش، دگر
در قبـــال ســـتم و جـــور قیامـــی بایـــد — کی ســـزد دیده گریـــان و دل ریش، دگر
به رقیبـــان دغل‌پیشـــه بدخـــواه بگوی — نرود خودســـری و جابـــری از پیش، دگر
کاندرین معرکه تا قدرت ملت باقی ســـت — اثر قاطع و خصم افکن نهضت باقی ست

اردیبهشت ۱۳۳۳

***

تا فســـاد از همه ســـو یار و مددکار گرفت — ابتـــذال آمد و هرگونه هنـــر خوار گرفت!
بی‌حسابی چو به خودخواهی بی‌حد پیوست — ابتـــذال آمـــد و انـــدازه هـــر کار گرفت!

۱۳۳۵

پیام آزادی

ادیب برومند در دفتر «پیام آزادی» به رخدادها و مسائل جهانی و آنچه در دنیا می‌گذرد نظر دارد و همچنان که در دفتر «سرود رهایی» به مقاطع حساس تاریخ، افتخارآفرینی‌ها و مصائب کشورش توجه دارد در این دفتر نیز هوشیارانه به جهان می‌نگرد. در کنار مردم آزاده و ستم‌ستیز جهان ایستاده و شعر خود را در خدمت آزادی و حقیقت قرار می‌دهد.

نقد روش‌های زورمدارانه و استبدادی در سیاست جهانی یکی دیگر از مؤلفه‌های شعر ادیب برومند است، از این رو وی نسبت به لشکرکشی‌های شوروی سابق برای خاموش ساختن صدا و خواست مردم واکنش نشان داده و در زمان فروپاشی اردوگاه چپ نیز سرود رهایی ملت‌های اسیر را شادمانه سر می‌دهد ... اما برای اینکه بتوانیم فضای حاکم بر آن دوره را دریابیم شاید

بهتر است به سراغ آثار ادبی برویم. میلان کوندرا یکی از نویسندگانی که دربارهٔ بهار پراگ و تراژدی پراگ کتاب‌ها و مقاله‌های مشهوری نوشته است. در کتاب «کلاه کلمنتیس» که دربردارندهٔ بخش‌هایی از کتاب‌های گوناگون کوندرا است، به موضوع جالبی پرداخته شده که جای اندیشیدن دارد. هنگامی که روس‌ها پراگ را اشغال می‌کنند، کوندار را نیز همچون دیگر نویسندگان آزاداندیش مجبور می‌کنند که کارشان را رها سازند و به دنبال آن، کوندار ممنوع‌القلم می‌شود. بعد از مدتی به پیشنهاد دختری که سردبیری هفته‌نامه‌ای پرشمارگان را بر عهده داشته و مطالبی باورنکردنی در ستایش از روس‌ها منتشر می‌ساخته، قرار می‌شود که با نامی مستعار یک ستون طالع‌بینی برای آن هفته‌نامه بنویسد. چندی می‌گذرد، یک روز، آن دختر به کوندرا خبر می‌دهد که سردبیر کل بسیار تحت تأثیر نوشته‌های این ستون طالع‌بینی قرار گرفته و خواسته که نویسندهٔ ستون، به عبارتی زایچه‌اش (زایچه، جدولی است که در آن درجات قرار گرفتن سیارات و ماه و خورشید در صور فلکی مختلف و نیز دیگر عوامل آسمانی و فلکی را به هنگام زاده شدن یک فرد ثبت می‌کنند و سپس از اطلاعات این جدول برای طالع‌بینی، پیش‌بینی شخصیت آن فرد و طالع او استفاده می‌کنند) را بخواند! سردبیر کل صد کرون برای این کار پیشنهاد می‌دهد ولی کوندرا رقم پیشنهادی را ناچیز شمرده و هزار کرون درخواست می‌کند! کوندرا با توجه به اطلاعاتی که از گذشتهٔ آن شخص داشته، اندکی از گذشته و آینده او را می‌نویسد و برایش می‌فرستد. به باور کوندرا، به کمک فال‌بینی می‌توان خیلی خوب بر مردم تأثیر گذاشت و حتی رفتار آنان را تعیین کرد. بعد از این، آن دختر با سیمایی مشعوف نزد کوندار بازگشته و می‌گوید که از وقتی سردبیر کل زایچه‌اش را خوانده پیشرفت زیادی کرده، دیگر خیلی داد نمی‌کشد، سخت‌گیری‌هایش کمتر شده، به آن جزیی از مهربانی که در وجودش بوده میدان بیشتری می‌دهد و ... اما پس از مدتی پلیس آن دختر را فرامی‌خواند و پس از بازجویی مشخص می‌شود که پلیس از هویت واقعی نویسنده ستون طالع بینی آگاه است و به این ترتیب، جایی برای کتمان نام ساختگی نویسندهٔ آن ستون باقی نمی‌ماند. دختر کارش را از دست می‌دهد و درحالی‌که اضطراب زیادی او را در بر گرفته با کوندرا قرار ملاقاتی را تنظیم می‌کند و او را در جریان می‌گذارد. دغدغهٔ اصلی دختر این بوده که مبادا پلیس از ماجرای هزار کرون هم باخبر باشد، اما پاسخ ظریف کوندرا گویای واقعیتی است. او گوید، خاطرجمع باش کسی که سه سال در مسکو آموزش مارکسیسم لنینیسم دیده باشد هرگز ابراز نخواهد کرد که به فال‌گیر مراجعه کرده است!

اگر میلان کوندرا در سپتامبر ۱۹۶۸ که به غرب می رود، بهار پراگ را همچنان ناشناخته

می‌پندارد به این خاطر است که هنوز تانک‌های روسی در خیابان‌های پراگ مقابل چشمانش هستند که جوانی پاریسی با لحن تند، پرسش‌های خود را با او در میان می‌گذارد: «شما چه می‌خواهید؟»، «آیا به همین زودی از سوسیالیسم خسته شده‌اید؟» و ... هنگامی که جوانان و دانشجویان پاریسی با بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی به پراگ می‌نگریستند، شاید چیزی جز یک لبخند نمی‌توانسته به توهم‌های آنها پاسخ گوید! به تعبیری، بهار پراگ، همبستگی «خرد پیری» و «شور جوانی» است و تعریف خاص خود را دارد. راهی دشوار که از یک سو آن را باید در دههٔ ۱۹۶۰ و خلاقیت‌ها و کوشش‌های هنرمندان، نویسندگان، فیلم‌سازان و ... و از سوی دیگر، در فهم عمیق الکساندر دوبچک از وضعیتی که چکسلواکی در آن به سر می‌بُرد و ارادهٔ پولادین و مسیری که با ظرافت پیمود، جست‌وجو کرد. دوبچک در گفت‌وگویی در ژوئن ۱۹۶۸ (زنده‌یاد مصطفی رحیمی آن را به فارسی ترجمه کرده) بر حقوق بشر، دموکراسی، انتخاب روش‌های زندگی به دلخواه خود نه حاکمان، شرکت دادن مردم در ادارهٔ کشور، ضرورت ایجاد اقتصادی بخردانه و ... تأکید کرده، سوسیالیسم را منهای آزادی نپذیرفته و سوسیالیسم یا هر نظام اجتماعی جدید را بدون دموکراسی ناکارآمد می‌خوانَد. هنگامی که بر رقیب خویش «آنتونین نووتنی» پیروز می‌شود، بی‌درنگ، از یوزف پاول، وزیر کشور خود می‌خواهد تا چهارچوب اداری و اجرایی اعادهٔ حیثیت عمومی قضایی از همهٔ قربانیان بی‌گناه سرکوب استالینی را تدوین کند و چنانچه خود می‌گوید این مسئله بیش از هر چیز به قلب او نزدیک بوده ... اما هرچند منتقدان در واکاوی بهار پراگ بخواهند تندروی‌ها و کُندروی‌های شخص وی را برجسته سازند، یک موضوع روشن را در نظر نمی‌گیرند؛ او به زمان نیاز داشت و این را، هم خودش، هم «برژنف» به خوبی می‌دانستند! و مهم‌تر اینکه او هیچ‌گاه نمی‌پنداشت که مناسبات داخلی اردوگاه چپ تا این اندازه خشن و به دور از شرافتمندی باشد. خود می‌گوید: «در شرایط متمدنانه، قربانیان معمولا انتظار راهزنی ندارند.» کوندرا، این تصویرهای ناخوشایند و آزاردهنده را از پنجرهٔ آپارتمانش در خیابان «بارتولومیسکا» به مخاطبان می‌نمایاند (و بهتر از هر نوشته‌ای در داستان فرشته‌ها که احمد میرعلایی به فارسی ترجمه کرده) از روزگاری سخن می‌گوید که «بشریت» تمام پیوستگی خود را با «بشریت» از دست داده، قلعهٔ تاریخی پراگ در بالا و تاریخ باشکوه زندانیان در پایین (ساختمان‌های پلیس) و با یادآوری اعدام «میلادا هوراکووا» و «زاویس کالاندرا» از دایرهٔ رقصان و خندانِ هم‌وطنانش جداشده و خود را «متعلق به کالاندرا می‌داند نه آنها» در جایی نیز، پایان‌بندی زندگیِ شعله‌وار «یان پالاک» دانشجوی فلسفهٔ دانشگاه کارل که در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۹ در مرکز شهر پراگ خود

را به آتش کشید و دوبچک آن اقدام (و اقدام‌های مشابه آن در شهرهای دیگر را که جلوی انتشار خبر آنها گرفته شد) را یک ابراز مخالفت تک نفره نامید، به پرسش می‌گیرد. به نظر کوندرا این اقدام همان قدر نومیدانه و با تاریخ سرزمینش بیگانه بود که ریخت و قیافهٔ تانک‌های روسی ... پراگ اگر قبل از آزادسازی‌های ۱۹۸۹ و استقرار «دکترین سیناترا» راه خود را انتخاب کرد و طعم خوش آزادی را هرچند اندک، زودتر از ورشو، بخارست، برلین شرقی و ... چشید، به این دلیل بود که در دههٔ ۱۹۶۰ مردم و به ویژه روشنفکران آن سرزمین (نمایشنامه‌نویسان، نویسندگان، شاعران و ...) با یأس و ناامیدی در ستیز بودند و این شاید مهم‌ترین نکته در بازخوانی رخدادهای ۱۹۶۸ در چکسلواکی باشد. اصلاحات اقتصادی، اعادهٔ حیثیت از قربانیان سرکوب‌های سیاسی، آزادی مطبوعات و ایجاد فضای بحث و گفت‌وگو را می‌توان مهم‌ترین برنامه‌های اصلاحی دوبچک در چکسلواکی برشمرد که با وجود روش و شیوهٔ آرام و مسالمت‌جویانهٔ وی، از سوی مسکو تحمل نشد. لئونید برژنف، پس از پایان دادن به بهار پراگ، در یک سخنرانی خاطرنشان ساخت که اتحاد جماهیر شوروی برای نجات سوسیالیسم و تقویت جامعه سوسیالیستی اگر لازم باشد در کشورهای سوسیالیست دخالت خواهد کرد و این سیاست دخالت در خارج به دکترین برژنف[1] مشهور شد و تا سال ۱۹۸۹ که میخاییل گورباچف آن را رد کرد، استمرار داشت. دکترین سیناترا[2] نیز پاسخی شوخ‌طبعانه به دکترین برژنف خوانده شد زیرا بر اساس رویکرد جدید گورباچف، ملت‌ها می‌توانستند راه خودشان را بروند. به تعبیر موریس دو ورژه: «کمونیست‌ها نمی‌توانند دموکرات واقعی باشند، مگر به دو شرط: اول اینکه مارکسیسم را مالک انحصاری حقیقت ندانند؛ دوم اینکه استخوان بندی انعطاف ناپذیر، دیوارکشی سخت در عقاید و تمرکزطلبی مرسوم را که پایه استبداد است، رها کنند؛ به عبارت بهتر، دیگر کمونیست نباشند.»

تجاوز استعمارگران (سرکوب مردم مجارستان، ۱۹۵۶):

هر کجا قوم ضعیفی، سر به سامانی نهد — به سرش تازند و او را بی‌سر و سامان کنند
تا ز استعمار، بگشایند فصلی تازه‌تر — هر دم از باب تعدی مبحثی عنوان کنند

...

بنگر از یک سوی، جوی خون که جلادان سرخ — جاری از کشتار احرار مجارستان کنند

1.Berzhnev Doctrine
2.Sinatra Doctrine

بسپرند اندر کف خون خوارگان، شهر و دیار | و ز قساوت خویشـــتن را شهره دوران کنند
بـــر گـــروه انقلابیـــون همی بندنـــد توپ | تا به یک دم صد تن از خلق خدا بی‌جان کنند
تانک‌های باره‌افکن شـــهر بوداپســـت را | سر به سر نابود و پَست از پایه و بنیان کنند
آفریـــن بـــر مردم هشـــیار و بیـــدار مجار | کز پی بگسســـتن زنجیرها طغیـــان کنند

در ستایش مردان صلح

زندگی افرادی که به نفی خشونت باور داشته و برای استقرار صلح و مدارا کوشش کردند نیز همواره مورد توجه ادیب برومند بوده است. از این رو جا دارد به این موضوع در میان اشعار وی با دقت نگریسته شود؛ زیرا صلح و مدارا در اندیشهٔ ادیب برومند جایگاه ویژه‌ای دارد و او همواره در شعر خویش ستایشگر صلح و نوع‌دوستی بوده و هست ... هنگامی که نلسون ماندلا از زندان آزاد شد، ابراز داشت که آفریقای جنوبی برای همه (و نه اکثریت) ساکنان آن سرزمین است. او را می‌توان رهبر صلح و مقاومت دانست، نه مقاومت–مقاومت و چون شعار او صلح و مقاومت بود، اندیشه‌اش در جغرافیای خاصی محدود نشد و توجه و احترام جهانیان را برانگیخت. بیشتر کسانی که در کار مبارزه وارد می‌شوند، سطح بالای حرکتشان دو محور دارد: آزادی (تأمین حقوق شهروندی) و استقلال (حفظ تمامیت ارضی و در اختیار داشتن اداره کشور)، اما ماندلا در عرصهٔ عمل، نه تنها در عرصهٔ اندیشه، اصلی که امروز همگان باور دارند موجب فساد در قدرت است را شناخت، چرخش قدرت را ضروری دید و نخستین بار آن را دربارهٔ خود اجرا کرد. درحالی‌که او پدربزرگ آفریقای جنوبی شمرده می‌شد، قدرت زیادی در اختیار داشت و می‌توانست رأی مردم را همیشه داشته باشد بر چرخش قدرت پافشاری کرد و آن را بازدارندهٔ فساد در قدرت خواند ... ماندلا باور دارد که تا نظام جهانی به اعتدال نرسد و اصل فقرزدایی اجرا نشود، جهان همواره در تلاطم خواهد بود و هرچند دموکراسی غرب را ارج می‌نهد، همچنان غرب را در استمرار فقر در آفریقا و آسیا مقصر می‌داند. ماندلا در تمام دوران زندگی‌اش زمان‌شناسی تیزبین است و بر اساس نگاه دقیقی که به جهان دارد، این نکته را دریافته که زمان تحول‌پذیر است و در تحولات و سر برآوردن نسل‌های جدید، کسی که به تغییر و اصلاحات باور دارد باید بپذیرد که حتی شعارهای تغییرخواهانه و اصلاح‌طلبانهٔ او، در ظرف زمانی خود او مطرح است ... اما نام افرادی گاندی، ماندلا، واتسلاو هاول و ... بیش از هر چیز با اندیشهٔ عدم خشونت پیوند خورده است. در کار سیاسی نتیجه دیده می‌شود، عمل‌گرایی اصل است و

اگر مفهوم سیاست را تدبیر بخوانیم و از تدبیر به ساحت سیاست وارد شویم گسترش انسانیت و نهادینه کردن کرامت انسانی اصل می‌شود و اینجاست که عدم خشونت، از ستیزه‌جویی و طرفداری از کاربرد زور[1] فاصله می‌گیرد. خشونت و استمرارِ آن در اندیشه و عمل سیاسی مانع به وجود آمدن دموکراسی و مجالی برای تمرین دموکراسی می‌شود. اندیشهٔ عدم خشونت برای درهم شکستن «آمیختگی قدرت و خشونت»، پاس داشتن مقام انسان و مبارزه برای انسان بودن، مطرح می‌شود. نفرت از دیگری، منطق خشونت و خشونت‌ورزی است اما برای نفی خشونت و پایان دادن به آن، با به کار بستن خشونت راه به جایی نمی‌توان برد. بنای دموکراسی اگر خواهان عدالت در تمام زمینه‌هاست به تعبیر گاندی نمی‌تواند بر نفی خشونت استوار نباشد. مبارزه‌های ضد استعماری، ضد استبدادی و ضد تبعیض نژادیِ به دور از خشونت به ویژه در هند (علیه استعمار انگلیس)، در آفریقای جنوبی (علیه آپارتاید) و ... که دستاوردهای بزرگی به ارمغان آورده‌اند نشان می‌دهند که عدم خشونت در جنبش‌های آزادی‌خواه و عدالت‌خواه مساوی با انفعال نیست. اندیشهٔ عدم خشونت، در یک کلام می‌گوید که تاریکی را نمی‌توان با تاریکی زدود و تنها روشنایی است که می‌تواند به تاریکی پایان دهد؛ بنابراین بازخوانی تجربه‌های موفق افرادی مانند گاندی، نلسون ماندلا، مارتین لوتر کینگ و ... در همساز کردن نیروهای گستردهٔ اجتماعی که کشتن و کشته شدن را راهکارهای سازنده‌ای نمی‌پنداشتند، برای انسان و زندگی احترام قائل بودند، دغدغهٔ آشتی اخلاق و سیاست را داشتند و ... همواره جای اندیشیدن دارد و می‌توان چنین نتیجه گرفت که باور به عدم خشونت؛ نه نشانهٔ «وادادگی» که نشانهٔ «عقلانیت» است. به تعبیر پل ریکور: «عدم خشونت باید به صورت تکلیفی برای همگان به شمار آید.»

آزادی هند (در اشاره به مشی و منش گاندی):

آزاد هر که زیست، بود باقی — آزاد هر که نیست، بود فانی
دور از دیار خرم آزادی — ارزنده نیست ملک سلیمانی
مر هند را سزد که ثنا گویم — کآزاد شد ز چنگ بریتانی
بگسست قید و بند مذلت را — قومی که داشت قدمت رجحانی

1.militancy

در سوگ لومومبا:

محبوب جهان بود و حیات ابدی یافت — چون رخت اقامت به سرای دگر افکند
آن دست بریزاد که با تیشه بیداد — از باغ جهان این شجر بارور افکند
این طبعِ ادیب است که بر گور لومومبا — یک دسته گل تعزیت از شعرتر افکند

نفرت از جنگ و تروریسم

ادیب برومند در اشعار خود همواره نسبت به دیگرستیزی، تروریسم و جنگ‌طلبی حساسیت نشان داده و با لحنی صریح به نکوهش اندیشه‌های تاریک پرداخته است. در ادامه و در درنگی که بر این پدیدهٔ شوم خواهیم داشت دغدغه‌های ارجمندِ ادیب برومند را نیز بهتر فهم خواهیم کرد.

تهاجم وحشیانه و اقدام تروریستی یک سازمان نظامیِ عربی–سلفی (القاعده) در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به فروریختن برج‌های سازمان تجارت جهانی و کشته‌شدن عده‌ای از شهروندان آمریکایی انجامید شاید در نگاهی ساده‌انگارانه هشدار ساموئل هانتینگتون و آرای او را در نظریهٔ مشهورش (برخورد تمدن‌ها) جدی می‌نمود (که خطوط گسل میان تمدن‌ها درگیری‌ها و تقابل‌های آینده را رقم خواهد زد) هانتینگتون با طرح موضوع «غرب در برابر سایرین» باور داشت با پایان پذیرفتن جنگ سرد، مرزبندی‌ها و صف‌آرایی‌های تازه بر اساس تمدن‌ها شکل خواهد گرفت و کانون رویارویی‌های آینده بین تمدن غرب و جوامع کنفوسیوسی و جهان اسلام خواهد بود ... درحالی‌که اگر برجسته کردن خطوط تمدنی و فروریختن برج‌های سازمان تجارت جهانی به صورت یک نماد، مبنایی برای برخوردی تازه و مسیرستیزی نو شمرده شود که با طراحی یک مهندس شرور پاکستانی (خالد شیخ‌محمد) آغاز شده، نقش سازندهٔ یک مهندس بنگلادشی (فضل‌الرحمن‌خان) در ساختن آن برج‌ها و برج‌هایی دیگر در شیکاگو و ... را نیز نباید از یاد بُرد و مهم‌تر از آن، برخوردهایی که در درون تمدن‌ها وجود دارد! و همهٔ اینها به ویژه در ابعاد رسانه‌ای چندان که باید مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد! بنابراین تقسیم‌بندی‌ها و کارتن‌بندی‌هایی که مورد نظر هانتینگتون بود بیش از هر چیز به دلیل ضعف او در رسیدن به یک نتیجه‌گیری منطقی در جمع‌بندی برخی تنش‌ها و بحران‌هایی بود که اشاره‌های درستی به آنها داشت ... اما با وجود پاسخ محکم غرب و به ویژه آمریکا به گروه‌های تروریستی و دیگرستیز، شوربختانه مسئله همچنان حل نشده و این نشان می‌دهد که برای مقابله با تروریسم و «دیگرستیزی» به عزمی جدی‌تر از سوی همهٔ ساکنان گیتی نیاز است و در کنار اقدام‌های

دفاعی، ضروری است بیش از هر زمان به اندیشه‌ها و آرای اندیشمندانی همچون؛ آمارتیاسن، دیتر زنگهاس و ... که «مسئله» را بهتر کاویده و ریشه‌های این خصومت‌ورزی‌ها را مشخص کرده‌اند توجه شود و همچنین شهروندان جهان (به ویژه روشنفکران) از تلاش مستمر برای استقرار «آزادی»، «دموکراسی» و «حقوق بشر» دست نکشیده و (با رویکردی آموزش‌محور) این «سه اصل» را مقدم بر هر اندیشه و باوری بدانند که در این صورت، رؤیای پایان دادن به نابسامانی‌های اخلاقی در جهان نیز امکان بیشتری می‌یابد. به نظر می‌رسد دراین‌باره بازخوانی «اعلامیهٔ به سوی یک اخلاق جهانی» که مصطفی ملکیان آن را به فارسی برگردانده[۱]، جای اندیشیدن دارد.

اما ببینیم اندیشمندان دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری خشونت‌گرایی چه می‌گویند. هانا آرنت، نویسنده، فیلسوف و تاریخ‌نگار آلمانی، در سال ۱۹۶۳ نتیجهٔ مطالعه و پژوهش خود دربارهٔ اقدام‌های جنایت‌کارانه و ضد انسانی آدولف آیشمان، افسر بلندپایه نازی در یکی از اردوگاه‌های کار اجباری که منجر به قتل هزاران یهودی شده بود را منتشر کرد و در کتاب خود، نشان داد که علتِ دست‌زدن آیشمان به آن جنایت‌ها «هم توهّم‌زدگی بود و هم فقدانِ قدرتِ تخیّل» به نظر آرنت، آیشمان، از واقعیت بریده و به جای آن معجونی از پندارهای غیرعقلانی را در سر پرورانیده بوده و نمی‌توانسته آنچه بر سر قربانیان می‌آورد را تجسم کرده و درد و رنجی که آنان تحمل می‌کرده‌اند را فهم کند. در حقیقت: «ضعف اخلاقی آیشمان در ناتوانی او از اندیشیدن از نظرگاه دیگران و، بنابراین، در ناتوانی او از اصل اندیشیدن بود» همچنین مصطفی ملکیان در کتاب «حدیث آرزومندی» و در مقاله‌ای با نام «تخیّل آری، توهّم نه» و با اشاره به آرایِ اندیشمندانی همچون؛ سیمون وی، آیریس مرداک و هانا آرنت، به تفاوت‌های میان این دو مفهوم (توهّم و تخیّل) پرداخته و آفات و ضررهای اخلاقیِ گسترده‌شدن توهّمات را در زندگی انسان بیان می‌کند. توهّم را بزرگ‌ترین دشمن و مانع اخلاقی زیستن و تخیّل را بزرگ‌ترین یار و مُمِدّ زندگی اخلاقی می‌داند زیرا تخیّل انسان را به واقعیت‌ها نزدیک کرده و توهّم او را از واقعیت‌ها دور می‌کند: «ما از تخیّل خود، نه برای گریختن از جهان، که برای پیوستن به آن بهره می‌جوییم.» به نظر ملکیان، مقصود از توهّم، فعل یا حالت کسی است که به حکم انگیزشی ناآگاهانه و برای اجتناب از رویارویی با واقعیت‌های درد انگیز یا نامطبوع، به آنچه خوش دارد واقعیت داشته باشد یا واقعیت پیدا کند واقعیت نسبت می‌دهد و برای آنچه می‌خواهد باور داشته

---

۱. مهر ماندگار، مقالاتی در اخلاق‌شناسی، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۹

باشد توجیهاتی دست‌وپا می‌کند. مقصود از توهّم، عقیده یا انتظاری است که مبتنی بر آمال و آرزوهاست، نه بر چیزی که آدمی برای واقعی انگاشتنش دلیل دارد ... و مقصود از تخیّل، فعل یا فرآیندی است که آدمی در آن آگاهانه چیزی را تصور می‌کند که قبلاً، هرگز، در عالم واقع، آن را کاملاً ادراک و احساس نکرده بوده است؛ یعنی کسی بتواند با ویژگی‌های خاص خودش و در وضعیتی که قرار دارد خود را جای «دیگری» قرار دهد که با ویژگی‌هایی دیگر و در وضعیتی دیگر قرار دارد و بتواند به دنیا، احساسات و عواطف او نزدیک شده و کنش و واکنش‌های او را بهتر فهم کند ... ملکیان با اشاره به قاعدهٔ زرین (با دیگران فقط چنان رفتار کن که می‌خواهی که در همان وضع و حال با تو رفتار شود) نقش توهّم را در قلمرو اخلاق بسیار منفی خوانده و با اشاره به این نکته که: «قاعده زرین با نگاهی سروکار دارد که حتی برای ابتدایی‌ترین نوع اخلاقی‌زیستن نیز ضروری تلقی می‌شود و آن نظرگاه این است که بکوشیم تا خود را در جای کسانی که اعمال ما بر آنان اثر می‌نهد قرار دهیم و از این طریق، با گرایش طبیعی خود به نزدیک‌بینی اخلاقی مقابله کنیم ...» ابراز می‌دارد؛ واقعیت این است که هیچ‌یک از ما در جای دیگری نیست و از این رو برای در نظر داشتنِ قاعدهٔ زرین، فقط می‌توان از نیروی تخیّل کمک گرفت تا نزدیک‌بینی اخلاقی موجب توهّم‌زدگی ویرانگر نشود. نزدیک‌بینی اخلاقی چنان‌که وی توضیح می‌دهد، به این معنا است که شخص فقط خود را ببیند و دیگران را نیز فقط به نسبت و میزان نزدیکی‌ای که با خود او دارند ببیند و بر اساس این نزدیک‌بینی، رفتاری تنگ‌نظرانه از خود بروز دهد. آنکه دچار نزدیک‌بینی اخلاقی است برای خودش و برای آنچه به او تعلق دارد در قیاس با هر کس و هر چیز، امتیازی قائل است. خود را محور جهان دانسته و همگان و همه چیز و همه مناسبات را با این محوریت تعریف کرده و خود را حقیقت مطلق می‌انگارد، هرچند این امتیازها جایی در واقعیت نداشته باشند! به باور ملکیان، تخیّل آدمی را به احساس یگانگی با دیگران سوق می‌دهد و توهّم به احساس بیگانگی و خودبرتربینی در آدمی می‌انجامد و جایی برای زیست اخلاقی و معنوی باقی نمی‌گذارد.

توماس فریدمن نیز در کتاب مشهور خویش (جهان مسطح است) به ده نیرویی که جهان را مسطح ساختند می‌پردازد، مانند فروریختن دیوار برلین، گسترش وب و ... «فرو ریختن دیوار برلین» در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ موازنهٔ قدرت را در سراسر جهان به سود مردم‌سالاری و به زیان دیکتاتورها و حکومت‌های خودکامه زیر سلطهٔ شوروی، تغییر داد و این نخستین نیرویی است که فریدمن به آن توجه نشان می‌دهد. برچیدن دیوار برلین به معنای شکافی در پردهٔ آهنین

بود. پرده‌ای که مانع از دستیابی به اطلاعات در بخش‌هایی از جهان می‌شد و این شکاف چنان تأثیرگذار بود که به سرعت مرزهای غیرانسانی میان ملت‌ها را درنوردید و موجب فروپاشی شوروی شد که به خاطر ناکارآمدی از درون سست شده بود و به عبارتی پنجره‌های بسته، گشوده شد ... «گسترش وب» هم از نظر فریدمن نیرویی مؤثر در مسطح ساختن جهان است. به این صورت که در اواسط دههٔ ۱۹۹۰ رایانه‌های شخصی این امکان را در اختیار مردم در سراسر جهان قرار دادند تا بتوانند مطالب شخصی خود را در قالب دیجیتال پدید آورند اما تحولی دیگر هم که لازم بود که رخ داد تا افراد بتوانند مطالب خود را به همه جا فرستاده و دیگران را از آن باخبر سازند، این رویداد تازه اینترنت بود که از نظر وی نیرویی بزرگ و تسطیح کننده به شمار می‌آمد؛ اما وی در کتاب خویش به موضوع دیگری هم نظر دارد که نمی‌توان از آن چشم پوشید. اندیشیدن دربارهٔ جهان مسطح، به گونه‌ای در وی هراسی نیز به وجود می‌آورد که ریشهٔ آن در واقعیتی نهفته که تنها برنامه‌نویسان و کاربران سادهٔ اینترنت نیستند که در این عرصه حضور دارند بلکه شبکه‌های تروریستی و افراد تاریک‌اندیش نیز در این عرصه حضور دارند. فریدمن در این کتاب به موضوع یازده سپتامبر هم می‌پردازد و دربارهٔ تروریست‌ها، زندگی و پیشینهٔ آنان نکته‌هایی را بازگو می‌کند که جای اندیشیدن دارد، او به عاملان هواپیماربایی‌ها اشاره کرده و از وضعیت زندگی‌شان می‌گوید، اینکه تحصیل کرده بوده‌اند، در کشورهای اروپایی زندگی کرده و در فقر بسر نمی‌برده‌اند و در خانواده‌های بنیادگرا هم رشد نکرده‌اند و با طرح این واقعیت‌ها، دلایل دیگری را در پیوستن آنان به این گروه‌های دیگرستیز جست‌وجو می‌کند ...

نفرت از بمب‌گذاری و تروریسم

در کوچه و برزن چه بود بمب‌گذاری؟ جز کار گروهی ز شرف یک‌سره عاری
کاری که بود در نظر جامعه محکوم هم بر ضرر عامل خود ضربه کاری
این فاجعه‌سازی چه بود در نظر عقل جز ددمنشی همره دیوانه شعاری
وجدان و شرف نیست در آن دسته که جویند آرامِ دل از خونِ به ناحق شده جاری

جنگ ویتنام:

فغان ز جنگ ویتنام و سخت دورانش که سال‌ها شد و پیدا نگشت پایانش
فغان ز نائره جنگ آتش‌افشانی که جان خلق گدازد به نارِ نیرانش

ننگ ملت و آیین

ایــن طالبــان کیَند کــز ابلیــس مُلهم‌اند — طــلابِ قتل و غــارت و عمــالِ ماتم‌اند
بد قــد و بدقــواره و بد ریــش و بد لباس — بدخــواه و بدگرای و به هر بــد، مقدم‌اند
از مردمــی مجــرد و از آدمــی نَفــور — ناکس‌تریــن سُــلاله اولاد آدم‌انــد
در طبــع و خو چو عقرب جــراره مرگ‌زای — از خــویِ بــد کشــنده‌تر از مــار اَرقَم‌اند

صلح و مدارا در شعر ادیب و شعر جهان

در بخش پایانی به اشعاری از شاعران جهان و شعر ادیب برومند اشاره خواهم داشت. دغدغه‌ها، رنج‌ها و آرزوهای شاعران بزرگ جهان و شاعر ملی ایران در این شعرها بیانگر آرمان‌ها و خواست‌های نیک انسانی است:

سیمای صلح، پل الوار

عشق به عدالت و آزادی
میوه‌ای شگفت به بار آورده
میوه‌ای که هرگز نمی‌گندد
چرا که به طعم خوشبختی است

چنین باد که زمین بار آورد و شکوفا شود
و تن و خون زندگان
هرگز فنا نشود

کاش چهره بشر دریابد
فایده زیبایی را
زیر بال اندیشه

نان برای همه، گل برای همه
ما همه سوگند خورده‌ایم

با گام‌های بلند راه می‌سپریم
و راه چندان دراز نیست

(برگرفته از تنهایی جهان، نشر هرمس)

***

شعری از مارینا تسوتایوا

من حقیقت را می‌شناسم ــ همه حقایق دیگر را فراموش کن!
نیازی نیست در هیچ کجای زمین مردم نزاع کنند.
نگاه کن ــ غروب است، نگاه کن، تقریباً شب است:
از چه سخن می‌گویی، شاعران، عاشقان، سرداران؟
باد ملایم است، زمین از شبنم خیس است،
طوفان ستارگان در آسمان آرام خواهد شد.
و به زودی همه ما در زیر خاک خواهیم خفت، ما
که روی زمین خواب را بر یکدیگر حرام کردیم

(برگرفته از کتاب شاعران، نشر فرخ‌نگار)

و نمونه‌هایی از شعر ادیب برومند:

شعرواره

خشونت بس نکوهیده‌ست و انسان را کجا زیبد
که همنوعان خود را با خشونت‌ها بیازارد
مگر فرقی میان آدمی با ساکنان جنگل از
ببر و پلنگ و شیر و کفتار و جز اینها نیست
گر انسانی ندارد مهر
گر از رحم و شفقت جسته بیزاری
چه باشد غیر موجودی ز احساس و شرف عاری

***

حقوق بشر

در جهان موهبتی بهتر از آزادی نیست — که از او گلشن هستی همه پر برگ و بر است
بعد از آن حق تساوی به بر قانون را — از حقوق بشری دان که بسی معتبر است
شد مساوات مقرر به تکالیف و حقوق — بهرِ انسان که به اوصاف نکو مشتهر است
حق آزادی و محفوظی از آزار و عذاب — از حقوقی است که شمشیر ستم را سپر است

...

گر نباشد به جهان محترم این جمله حقوق — سعی انسان ز پی صلح و سلامت هدر است
در امان باد حقوق بشر از شر و فساد — تا به آفاق ادیبا سخن از خیر و شر است

***

آرزوهای شاعر

دوست دارم که جهان رونق و سامان گیرد — و آدمی رجعت از این حالِ پریشـــان گیرد
دوست دارم که جهان جمله پر از داد شود — دورِ بیداد و ســـتم یک‌ســـره پایـــان گیرد
دوســـت دارم که حقوق بشر از پرده وهم — ســـر برون آرد و جـــا در بر انســـان گیرد
دوست دارم که بر افتد ز جهان نطفه جنگ — صلـــح در بینِ جماعـــات و ملل جان گیرد
دوست دارم که به هر جای، توانا و ضعیف — از حقوقِ بشـــری بهره به یکســـان گیرد
دوست دارم که ملل جمله به هم یار شوند — تا صفا جـــای صف‌آرایی و عـــدوان گیرد

...

ای خـــوش آن روز که آزادیِ افراد بشـــر — محترم گردد و انسان رهِ احسان گیرد
ای خوش آن روز که تعدیل شود فقر و غنا — هر کسی بهره خویش از در امکان گیرد
ای خوش آن روز که انسان ز رهِ خدمت خلق — دامـــنِ راحـــت و آسایش وجـــدان گیرد